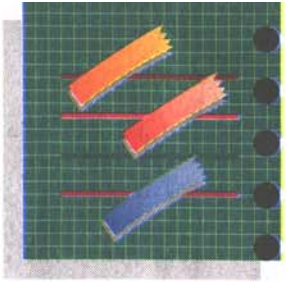

موسیقی

به انگیزه انتشار اثری از استاد زنده یاد غلامحسین بیگجه خانی، نوازنده بی بدیل تار

کاش روزی بازگشتی داشتی دور زمان

درآمد: استاد زنده یاد غلامحسین بیگجه خانی را باید سرآمد تارنوازان خطه آذربایجان نام نهاد که با شیوه و اسلوب خاص خود توانست تلفیقی دقیق و ظریف از مکتب تار تبریز به دست دهد، مکتبی که وی را باید از استوانه‌های اصلی آن به حساب آورد. از این استاد نامی، جز جواب آواز همایون استاد شجریان در نوار «بیداد» کمتر اثری در بازار موجود است. اگر چه داود آزاد نیز قطعاتی از وی را دوباره نوازی کرد.

اما از مجموعه‌ای از ردیف‌نوازی استاد که در سالهای پایانی عمر در رادیو تبریز آنها را نواخت خبری نیست و یا اینکه در این مجموعه حبس شده است. نواخته‌های پراکنده استاد در منازل دوستان نیز در قید و بند عاشقان آرشیو گرفتار آمده است. اما به تازگی و به همت انتشارات ماهور قطعاتی از این استاد زنده یاد به همراهی تار استاد محمود فرنام به صورت کاست و سی دی روانه بازار نشر شده است. با امید به اینکه گنجینه نواخته‌های این چهره شاخص تار مکتب تبریز روزی در اختیار تمامی علاقه‌مندان قرار گیرد؛ نوشته‌ای از آقای اصغر فردی را که به زندگی و شیوه تارنوازی استاد می‌پردازد، با تلخیص به دیده شما گرامیان می‌نشانیم.

گروه هنری

در محله قدیم «سنجران» تبریز کوچه‌ای به نام «قره‌چی لر» و در این کوچه دربندی (کوچه باریک) به نام «تارزن لر» بود که تاکنون نیز در افواه مردم به همین نام مشتهر است.

در دربند «تارزن لر» تبریز خاندانی پر نبوغ منتسب به ایل «بیگجه خان» بود که به رغم خانی و ریاست ایل، ساز هم می‌زدند، اما ساز زدنی خانانه و جانانه. رندان تبریز هنگام گلگشت باغات شهر به نسبت وسع، از «تارزن لر» کسی یا دسته‌ای را با خود همراه می‌کردند. برای عروسی‌ها از این محله دسته سازننده می‌بردند و مزد برخی از آنها چندان ارزان نبود که هر کس را توان التذاذ از ساز و آواز آنها باشد. آنها یا به مجالس اشراف و نجبا می‌رفتند، یا برای دل خودشان به مجلس «ستارخان» که بی‌مزد و منت بزنند و سردار را گوش و هوش بنوازند. این دسته بیگجه‌خانی‌ها بودند که ولیعهدهای تبریز نشین قاجاری، توان ادای تاوان سازززدن آنها را می‌داشتند و گاه معلم مخصوص ولیعهدها و شازده‌ها بودند که مظفرالدین میرزا از آنها استثنا بود و فقط روضه‌خوان مخصوص داشت و او «ملاکریم جناب» معلم ابوالحسن خان اقبال السلطان بود و ابوالحسن خان نیز روضه‌خوان اندرونی محمد علی میرزا (محمدعلی شاه‌بعدی).

همه خاندان «بیگجه خان آقا» اکثراً یا تارزن یا کمانچه‌کش بودند. بزرگترین تارزن این عائله، اوستا حسین قلی خان بیگجه خانی بود که شاگرد نهنگی مانند جواد آقا اردوبادی تربیت کرد و شاگرد دیگر او پسرش آقا غلامحسین بیگجه خانی بود. آقا حسین قلی خان، غلامحسین را در ۹ سالگی اش به عروسی‌ها می‌برد و اجرای تصنیف‌ها را به او می‌سپرد. اما این پدر، پسر نابغه را در ۱۱ سالگی یتیم گذاشت و درگذشت، عمویش که در نواختن چند ساز متنوع استاد بود، ضمن تربیت پسران و برادرزاده‌های دیگرش، تربیت آقاغلامحسین را نیز عهده‌دار شد. آقاغلامحسین بیگجه‌خانی، ظرایف باقی مانده تار را پس از درگذشت عمو در محضر رضا قلی خان زابلی آذر فراگرفت. او استاد بلامنازعی در موسیقی شده بود و با سبک و سیاق خاصی که آمیزه‌ای از رنگ و بوی ساز زن‌های خاندانی و شیوه‌ای منحصر به نفس بود، در تار غوغا می‌کرد. تا اینکه ابوالحسن خان اقبال السلطان (اقبال آذر) را تهران نساخت و آهنگ بازگشت دوباره به تبریز بر سرزد. جناب اقبال که در تهران تار آقا حسین قلی و درویش خان و میرزا عبدالله و عبدالحسین خان شهنازی و حاجی علی اکبر خان شهنازی خوانده بود، در تبریز نباید «بی تاری» می‌ماند. او را ساز زنی می‌بایست که سازش با شیوه‌ها و رموز و دقایق آواز او خوب بخواند؛ گاه فراز و فرود او را بداند، جواب آواز در خور معجزات اقبال السلطانی راند؛ تحریرهای بلبلی و زنگله‌های چکشی او را در تار باز آفریند؛ گوشه‌های ناشناخته‌ای را که همین در سینه اقبال آذر بود، سازی کند و تاری بنوازد که «آقا» هرگز در تهران نشنیده بود. اقبال آذر سراغ حسین قلی خان و برادرش را می‌گیرد و خبر درگذشت آن دو برادر را به او می‌دهند. ناگزیر سراغ رضاقلی خان رفته و می‌بیند که پنجه او را گرد سال و ماه گرفته و آن سرانگشتان «خنیافرین» دیگر خاک می‌خارد. از او «زابلی» (در سه گاه) می‌خواهد که یاد دور و دیر بکاود، و او واپسین زابل اش را می‌نوازد و نویدی نوین به خان بزرگ می‌دهد: جوانی از آقا حسین قلی خان بیگجه خانی یادگار آمده که کربلا می‌کند. آقای اقبال السلطان امر به آوردنش می‌دهد. حاجی محمود فرنام که با آقا غلامحسین به مجالس می‌رفته، غلامحسین بیگجه خانی را به بارگاه مهبط پریان، آسمان در «اهراب» می‌برد. در دور قبل اقبال السلطان خانه در «ششگلان» تبریز داشت که هر سحرگاه ماه مبارک از بام خانه‌اش فرشتگان عرش را به فرش تبریز فرو می‌کشانید و چهچهه راز و نیازش در «راست پنجگاه» - که در آن روزگار به مرکب خوانی گفته می‌شد- در چارسوی تبریز شنوده و نیوشیده می‌شد، اما باز مردم تبریز پیش از سحر به ششگلان سرازیر می‌شدند.

یاد ایامی که گلبانگ مناجاتش به دوست
نیم شب برمی‌شد از این طرف کوی ششگلان
پله پله چهچه اقبال برمی‌شد به عرش
راست گفتی پر فشان بالا روند افرشتگان
دیگر آن لذات روحانی نمی‌آید به دست
کاش روزی بازگشتی داشتی دور زمان

(کلیات دیوان شهریار ج ۲ ص ۲۲۴-۲۲۳)

باری در سال ۱۳۱۷ شمسی غلامحسین بیگجه خانی ۲۰ ساله، بی قرار و با دست و پایی لرزان به زیارت جمال خداوندگار نغمه کار می‌رود. می‌گفت که «در درگاه حیاط کفشهایم را کندم و پابرهنه به او وارد شدم. خادم آقا ما را به حیاط اندرون رهنمون شد. در باغچه دور میزی نشستیم تا آقا با وقاری سلطانی آمدند و پیرکبیر را شرفیاب شدیم. از حاجی محمود پرسید: بودور؟ رو به من کرد و گفت: یک رهابی بزن! زدم و ناگاه نوایی جادویی از حنجره خنیایی آقا برخاست. آقا بر سر ذوق آمده بود. صدایی مردانه. تا آخر مجلس زبانم بند آمده بود و بی آنکه چیزی بگویم زدم و او نیز دلم را نشکست و خواند و بی وقفه اشاراتی بر زبان راند که آن را چنین بزن و این را چنان. شامگاهان شادان و دست افشان و ترنکه خوان و بشکن زنان به خانه آمدم و تا صبح ساز زدم و بی آنکه پلک بر هم بنشانم. گاه در پیشگاه او خُرد می‌دیدم خود را و گاه از این که به خانه زادی اش پذیرفته شده بودم غروری می‌ورزیدم که بیا و ببین.»

از آن روز اقبال آذر جانبه نیمه تمام بیگجه خانی را ساخت.

بیگجه خانی تا آخر عمر استاد بلامنازع آواز ایران در ملازمت رکاب او ماند و گویا پس از آن چندان شنیده نشد که با تار دیگری آواز بخواند. روزی در بازگشت از سفری به فرنام گفته بود: «نه، ساز کسی جز ساز غلامحسین به من نمی‌چسبد.»

آقاغلامحسین چند صفحه با اقبال آذر ضبط کرد و باقی هرچه مانده نوارهای ریلی است که در مهمانی‌ها با آواز اقبال اجرا کرده و با های و هوی ضبط شده است.

استاد غلامحسین بیگجه خانی تار «جعفر»ی داشت، البته تار مشقی هم که به دستش می‌افتاد شاهکار می‌کاشت. یاد باد که روزی بیگجه خانی را به دعوت قصیده سرای بزرگ، شاعر ملی و ترانه سرای آزاده مرحوم «جواد آذر»، تا تهران مشایعت و ملازمت می‌کردم. سازززنهای جوان آن سالهای تهران او را نمی‌شناختند. امادر یک مهمانی تاری، نواساز بی‌بدیل روزگار ما، «محمدرضا لطفی»، پشت سر استاد بود و دست و پنجه اش را می‌پایید و از حیرت و ذوق و شوق می‌نگریست. تار او را خاصیتی دیگر بود که همین هموارا بود. او تار را به سرعت که می‌زد، نرمی را گم نمی‌کرد و به خشونت نمی‌گرایید و به قول خود استاد که نباید با تار دعوا کرد. نرم هم که می‌نواخت الماس دانه‌های مضراب، دیگر به شمار نمی‌آمد و به قول شادروان شهریار: «آقا غلامحسین به تار آرشه می‌کشد و آبشار نت‌ها را سرازیر می‌سازد، چه، با مضراب مجبوری نقطه بچینی، ولی با آرشه خط می‌کشی.»

زنده‌یاد غلامحسین بیگجه‌خانی آهنگساز بود. از او قطعات ضربی فوق‌العاده شیرین و کاملاً متفاوتی با آنچه تاکنون شنیده‌ایم بازماند. مثلاً یاد آیدم که گریلی را جور دیگری می‌نواخت و پشت بندش یک چهار مضراب خود ساخته در همان گریلی اجرا می‌کرد. اما نه نامی بر قطعاتش می‌گذاشت و طبعاً نه نتی داشت که بنویسد و نه حاجتی که امر به قید و کتابش کند.

پس از انقلاب... مدتها حقوق ناچیزش داده نشد و مدتها ساز نزد و نزد و نزد تا به همت استاد زنده یاد چامه ساز، جواد آذر، بیگجه خانی به تهران برده شد و در مجلسی با آقای شجریان همایونی زد و ضبط و منتشر شد. این کار اگر برای خود بیگجه خانی جز درهم و دیناری ناچیز، عایدی نداشت خیر کار نصیب اصحاب ذوق تهران بود که آنها هم بیگجه خانی را شناختند. در تبریز هم بسیاری فهمیدند که در شهرشان پدیده‌ای سرگیجه می‌خورد. رادیو تبریز به صرافت افتاد تا، حال که پیرمرد حقوق بازنشستگی را حرام خور می‌کند، چرا آنها داشته‌های پیرمرد را به رایگان تخلیه نکنند. پیرمرد، به همراه ضربی، دستگاهها را نواخت و در اجرای واپسین دستگاه- چهارگاه، که قضا را مهارت او در همین دستگاه هم بی‌نظیرتر و چهارگاه را اعجب می‌نواخت- دردمند افتاد و خانه نشین شد. بعد از آن، همان نوارها هم گم شد! کسی را خبر از طالع آن گنجینه باز نیامد. البته نوار از آثار بیگجه خانی فراوان است، اما در زندان آرشیو داران شهر که اگر روزی به فرض محال، مرض مزمن آرشیویسم شفا یابد مجموعه‌ای ارزشمند فراهم می‌آید، چه تمام آثار استاد ضبط شده است.

یکی از اسباب کار تارنوازی بیگجه‌خانی ممارست او در اجرای رنگها، ضربی‌ها، تصنیفها و رقصی‌های آذربایجانی بود که این موهبت همین او راست. سرعت تحرک پنجه و شتاب درآب مضراب یکی از خواص منحصر به موسیقی آذربایجان است. حزن غنایی، غم باشکوه شیرینی ربابی موسیقی تبریز نیز که به این تندی ریز ضرب‌ها افزوده می‌گردد از این هنگامه‌ساز بیگجه‌خانی برمی‌خیزد. این را نباید با موسیقی قفقازی مشتبه کرد. گرچه تندی ریتم و پیچش‌های مستانه و سریع الحان و اغانی، تأثیر و یادگار مجاورت با اقوام قفقازی مانند لزگی‌ها، آوارها و چرکس‌ها است؛ اما موسیقی مکتب تبریز با آنچه که در جمهوری آذربایجان امروز نواخته می‌شود دارای تفاوتهای طبیعی است.

اما در کار بیگجه‌خانی دایره مرحوم فرنام نیز یگانه بود، بیگجه‌خانی بی او تصور نمی‌شد و او نیز بی‌بیگجه‌خانی. فرنام و بیگجه‌خانی همواره با همدیگر در احتجاج و مرافعه پیرانه سر بودند. دعوایشان همیشه بر قطعه آوازی و قطعه ضربی بود. تا اجرای قطعه‌ای غیرضربی شروع می‌شد، فرنام بی‌قرار چهار مضراب، تاب نشستن و تحمل کردن نداشت و مرتب به بیگجه‌خانی چهار انگشت خود را نشان می‌داد که یعنی چهار مضراب! فرنام، نود ساله هم که بود «قاوال» را مردانه می‌گویید. و فرنام باز زنده ماند و بیگجه‌خانی را به خاک سپرد. در سحرگاه ۲۴ فروردین پیرمرد عجیب مرده بود. [گویی] هنوز تار می‌نواخت. دست راستش مضراب‌گیر به جانب سینه برگشته و دست چپش گویی دستک تار برگرفته. عجیب بود. مجسمه تارزن پیرناکام...